

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

موضوع بحث:

بحث به اینجا رسید که آیا می توانیم روایت تحف العقول را از این راه که ما نسبت به مضمون این روایت وثوق به صدور پیدا کنیم تصحیح کنیم و بگوییم قابل استدلال است یا خیر؟

بررسی سه اشکال به روایت

اینجا مجموعاً سه مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد تا به نتیجه برسیم؛

مطلب اول این است که: ادعا شده در این روایت از نظر متن اضطراب وجود دارد، تعبیری که در کتاب مصباح الفقاهة مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در جلد اول، صفحه 22، وجود دارد از آنجا که مرحوم سید از همین راه روایت را معتبر می دانند و می فرماید در این روایت تحف العقول تعبیری وجود دارد که آثار صدق از این روایت روشن و هویدا است، ایشان در ردّ مرحوم سید می فرماید: «فلا ندري ماذا يريد هذا القائل من هذه الآثار» ، ما نفهمیدیم که مراد مرحوم سید که می فرماید آثار صدق در این روایت هست چیست؟ «هي غموظ الرواية واضطرابها» ، این روایت یک متن غامض و مضطرب دارد، «أم تكرر جملها والفاظها»، جمله هایی که در این روایت است تکرار شده، «أم كثرت ضمائرها وتعقيدها»، کثرت ضمائر و تعقید در تعبیر در این روایت وجود دارد. این یک وجه برای این که بگوییم نمی توانیم اطمینان به صدور این روایت از امام (علیه السلام) پیدا کنیم، برای این که اضطراب، تکرار و تعقید دارد.

دو مقدمه برای جواب به اشکال

اکنون همین اشکال را قسمت به قسمت بررسی می کنیم تا دیگر نیازی به تکرار پیدا نشود. آیا این قسمت از فرمایش ایشان درست است یا نه؟ در جواب از فرمایش ایشان یک نکته ای را باید مد نظر قرار دهیم و آن این است که اولاً: اکثر روایاتی که داریم یا اگر نگوییم اکثر روایات، روایات زیادی داریم که نقل به معنا شده، آن راوی که روایت را نقل کرده، عین الفاظ را نقل نکرده بلکه نقل به معنا شده،

در روایات معتبره وارد شده که راوی از امام (علیه السلام) سؤال می کند: که اگر عین الفاظ کلامی از شما را نقل نکنیم و نقل به

معنا کنیم، این جائز است یا نه؟ حضرت فرمودند: اگر بتوانید مقصود و مراد ما را برسانید نقل به معنا مانعی ندارد.

آن گاه وقتی که نقل به معنا می شود، در نقل به معنا طبیعی است که گاهی اوقات چنین اضطرابی و چنین تعقیدی به وجود آید. **ثانیاً:** اضطراب دلیل نمی شود که حدیث از حجیت ساقط شود، ما روایاتی داریم (حالا نمی خواهیم همه آنها را بیان کنیم) مثلاً در کتاب الحج در این بحث که حد مطاف چه مقدار است، آنجا مشهور به دو، سه روایت تمسک می کند و این دو، سه روایت از نظر متنی اضطراب دارد، اضطراب نمی تواند جلوی اعتبار را بگیرد، بلکه اگر اضطراب در حدی باشد که اصلاً چیزی فهمیده نشود یا بتوانیم بگوییم بین صدر و ذیل تناقض و تهافت وجود دارد، این اضطراب مخلّ است، اما مادامی که به آن حد نرسیده، مجرد یک اضطراب مختصر در متن، ضربه ای به اعتبار حدیث نمی رساند. این تعبیر به اضطراب، هم در کلمات مرحوم آقای خوئی آمده و هم در حاشیه مکاسب در کلمات مرحوم ایروانی.

جواب استاد به اشکال مرحوم خوئی

اشکال اساسی ما این است که در کجای این روایت اضطراب وجود دارد؟ تکرار هست و چه بسا تعقید در ضمائر هم وجود دارد، اما اضطراب معنایش این است که مثلاً اول حدیث بگوید واجب است، بعد از آن بگوید رجحان دارد، بعد از آن بگوید مرجوح است، چنین اختلافی در تعابیر را اضطراب می گویند. اما در اینجا ما اضطرابی نمی بینیم، غموض وجود دارد، اما غموض یک عنوانی است و اضطراب یک عنوان دیگری است. بنابراین، این که بگوییم این روایت غموض دارد، اضطراب دارد، تکرار دارد، با توجه به این که: اولاً: روایت نقل به معنا شده و ثانیاً، در چنین حدیثی که طولانی و تفصیلی است، طبیعی است که راوی گرفتار تکرار هم بشود و این اشکالی ندارد نه این که بگوییم این تکرار از خود امام (علیه السلام) است. بنابراین، این اشکال وارد نیست.

اشکال دوم به روایت

اشکال دوم این است که در متن این روایت مواردی وجود دارد که «**لم یفت بها احد من الاصحاب**»، احادی از فقهاء به این موارد فتوا نداده اند. مجموعاً وقتی کلمات را احصاء و جمع بندی کردیم حدود **شش مورد** در این روایت هست که لم یفت بها احد من الاصحاب، **مورد اول** که از روایت استفاده می شود: حرمت بیع پوست درندگان است که بیع و انتفاع از آن حرام است، امساکش حرام است و «**جميع الثقلب والتصرف فیها**»، نگهداری آن حرام است و خلاصه هر تصرفی در پوست درندگان حرام است، در حالی که آن چه که فقهاء فتوا داده اند این است که صلاة در این جائز نیست. در روایت وارد شده که در پوست اینها نماز نخوانید اما سایر انتفاعات اشکالی ندارد.

مورد دوم: در روایت، به میته ولو میته ای که طاهر و پاک باشد حرام شمرده شده است (یک ماهی را که درون دریا مرده نمی شود خورد اما طاهر و پاک است)، این هم مورد دوم که فقها به این مضمون فتوا نداده اند. **مورد سوم:** حرمت تصرف و امساک «**فیما یكون فيه وجه من وجوه الفساد**»، اگر چیزی فساد محض نیست اما جهت فساد هم می شود از آن استفاده کرد (یک وسیله ای است که هم می شود به عنوان فساد استفاده کرد هم به عنوان صلاح) در روایت می فرماید تصرف در این وسیله و امساکش حرام است در حالی که کسی به آن فتوا نداده است.

مورد چهارم: از روایت استفاده می شود بیع چیزی که نجس است مطلقاً (چه برای استفاده محلل و منفعت محلله، چه غیر محلل) که به این هم فقهاء فتوا نداده اند. **مورد پنجم:** امساک نجس حرام است اگر از نظر روایت انسان یک چیز نجسی را نگه دارد حرمت تکلیفی دارد، در حالی که کسی به این فتوا نداده. **مورد ششم:** این روایت تصریح دارد به حرمت، مثلاً تعبیر می کند:

فهو حرامٌ بیه و شرائه و امساكه و التقلب فیه، الي آخر، این حرمت، ظهور در حرمت تکلیفیه دارد، مخصوصاً وقتی می گوید: امساک و نگهداری یک شیء حرام است، این دیگر معنا ندارد حرمت وضعی باشد، وسیله ای که نگهداری آن حرام است مثل صنم و صلیب و مانند اینها، که نگه داشتن آن حرام است، این حرمت، حرمت تکلیفی است، در اینها حرمت وضعیه نیست. فقها در بعضی از این موارد، حرمت تکلیفی را قبول دارند، اما در بسیاری از این موارد حرمت تکلیفی را نپذیرفته اند و فقط قائل به حرمت وضعیه شده اند. پس نتیجه این شد که در روایت تحف العقول شش مورد هست که «لم یفت بها أحد من الاصحاب». آیا این سبب می شود که بگوییم این روایت به طور کلی از اعتبار ساقط می شود و برای ما اطمینان به صدور حاصل نمی شود.

جواب از اشکال دوم

برای جواب از این فرمایش باید به بحثی اصولی به نام تبعیض در حجیت اشاره کنیم، روایات زیادی در فقه داریم که فقهاء به یک قسمت آن استدلال می کنند و از قسمت دیگر آن اعراض کرده اند و کسانی که قائل به تبعیض در حجیت هستند (که اکثراً هم تبعیض در حجیت را قائلند) می گویند می شود بعضی از یک کلام مشمول حجیت باشد و مشمول حجیت نباشد، اینجا هم همین طور است، در این روایت مفصله این همه ضوابط داریم، حال اگر شش مورد یا ده مورد پیدا کردیم که فقها بر طبق آن فتوا ندادند، می گوییم همین مواردی که فقها فتوا ندادند اعتبار ندارد، اما چرا بقیه روایت از اعتبار ساقط شود، بنابراین، به نظر می رسد که این اشکال هم، اشکال واردی نباشد. اصل بحث را داشته باشید ما راجع به دلالت روایت بحث می کنیم که آیا این عبارات برای ما اطمینان به صدور از امام معصوم (علیه السلام) پیدا می کند که اگر برای ما اطمینان بیاورد حجیت دارد و اگر اطمینان نیاورد حجیت ندارد. گفتیم که سه اشکال شده، تا حالا دو اشکال را بیان کردیم یکی اضطراب بود، دوم این مضامینی که فقها بر طبق آن فتوا نداده اند.

اشکال سوم به روایت

سومین اشکال این است که این تقسیم بندی که در روایت شده «لا محصل له»، چرا؟ (برای این که این اشکال روشن شود باید به متن این روایت یک اشاره اجمالی کنیم) در روایت دارد: «جميع المعایش من وجوه المعاملات أربع جهات» آن معایشی که تحت عناوین معاملاتی در می آید چهار تا است. فرموده معایش (یعنی آنچه که تعیش مردم و زندگی مردم متقوم به او است) چهار تا است ولایت، تجارت، اجارات و صناعات.

مراد از معاملات در روایت

اولاً این نکته را دقت بفرمایید «من وجوه المعاملات»، معاملات به حسب اصطلاح ما نیست، بلکه معنایش اعم است، این «المعاملات» در مقابل عبادات است، معامله بالمعنی الاعم مراد است، نکاح را می گیرد، طلاق را می گیرد، این گونه امور را هم شامل می شود، اما این معایشی که مقداری جنبه معاملی دارد را چهار قسم کرده و فرموده هر قسمی، هم جهت حلال دارد و هم جهت حرام، یعنی هر قسمی یک راهش حلال است یک راهش حرام است. فرموده ولایات، ولایتی داریم برای والی عادل، انسان برای والی عادل کار کند، برای او اجیر شود، به او کمک کند، او را تقویت کند، حلال است، اما اگر برای والی جائز انجام دهد حرام است.

در تجارت، بیشتر تکیه این روایت روی این است که چه چیزی را می شود مورد بیع و معامله قرار داد، عمدتاً روی مبیع تکیه

شده و ملاک این که کدام معامله از نظر مبیع آن حلال است و کدام معامله حرام است. مثلاً فرموده «کل شیء یكون لهم فيه الصلاح من جهت من الجهات» هر چیزی که در آن مصلحتی برای مردم وجود دارد بیعش، شرائش، امساکش، تقلبش و استعمالش حلال است. اما آن که حرام است چیست؟ «کل امر یكون فيه الفساد» هر چیزی که در آن فساد وجود دارد و هر چیزی که خوردن، نوشیدن و لبس آن نهی شده، بیعش، کسبش و شرائش حرام است. یا «شیء یكون فيه وجه من وجوه الفساد» ببینید چقدر ضابطه ها بادقت ذکر شده، هر چیزی که فساد محض است بیع و شرائش حرام است، هر چیزی که وجه من وجوه الفساد در آن هست، به همان جهت فساد، این هم حرام است، بیع ربوی و بیع دم برای خوردن هم حرام است.

«کل مبیع ملهوه» (من با اختصار اینها را بیان می کنم) هر چیزی که «یقوی به الکفر»، یکی از سؤالاتی که الآن وجود دارد خرید و فروش این وسائلی که مربوط به صهیونیسم است آیا جائز است یا جائز نیست؟ این روایت می گوید هر چیزی که «یقوی به الکفر» خرید و فروشش جائز نیست. هر چیزی که «کل باب یوهن به الحق» موجب وهن حق می شود، ببینید چه ضابطه هایی در این روایت وجود دارد، نمی شود اینها از انسان معمولی صادر شود «کل باب یوهن به الحق کل ما یقوی به الکفر والشک کل مبیع ملهوه». اینها چیزهایی است که انسان اطمینان پیدا می کند از امام (علیه السلام) صادر شده. این هم در تجارات، پس در تجارات، خرید و فروش چه چیز حلال است و چه چیز حرام. و اما اجارات، کجا انسان می تواند خودش یا مالش یا عبدش یا مملوکش را اجاره دهد و حلال است و در کدام مورد حرام است این هم در اجارات بیان شده و ضابطه اش ذکر شده. و اما صناعات تعلیم و تعلم کدام صنعت حلال است و کدام صنعت حرام است، ملاکش در آنجا ذکر شده، این یک اجمالی از روایت.

بیان اشکال سوم

آن وقت اشکال سومی که در اینجا شده این است که در این روایت این تقسیم به اقسام اربعه، لا محصل له. چرا؟ بیان اشکال این است که می شود قسم ولایات و قسم صناعات را داخل قسم تجارات و اجارات کرد. شما در باب ولایات می گوید اگر کسی برای والی عادل کار کند، اگر اجیر والی عادل شود پولی که می گیرد حلال است ثواب هم دارد، اما اگر اجیر والی جائر شود حرام است، پولی هم که می گیرد، هر تقویتی و هر معونه ای نسبت به آن حرام است. پس نتیجه این شد که قسم ولایات داخل در قسم اجارات قرار می گیرد. پس چرا امام (علیه السلام) این را جدا قرار داده و هکذا قسم سوم. و اما قسم دوم، صناعات است، که صناعات را نیز می شود داخل تجارات کرد. تعبیری که در بیان این مستشکل بزرگوار وجود دارد این است که مراد از صناعات چیست؟ آیا مراد ذات صنعت است، مثل خیاطت، که ذات صنعت یک موضوعی از موضوعات خارجی است و نمی تواند به عنوان معایش العباد که مقسم در روایت است واقع باشد. اگر مقصود کسی است که دارای این صنعت است، یعنی کسی که خیاطت بلد است و خودش را اجاره می دهد، خیاط، بنا، کسی که رنگرزی یا کارهای دیگر بلد است خودش را اجاره می دهد، پس داخل در قسم اجارات قرار می گیرد. پس اشکال سوم این است که این تقسیم، تقسیم محصل و صحیحی نیست زیرا قسم اول که ولایات است و قسم دیگر که صناعات است که قسم چهارم است را می توانیم در باب تجارات و در باب اجارات داخل کنیم.

و در تکمیل اشکالشان این بیان را دارند که حصر در این روایت حصر حقیقی نیست بلکه حصر اضافی است زیرا یک سری اموری وجود دارد که اصلاً در این روایت نیامده مثلاً احیای موات و حیات از عناوینی است که نه در قسم ولایات است نه در قسم اجارات است نه در قسم صناعات است و نه در تجارات. لذا باید بگوییم حصر در این روایت حصر حقیقی نیست بلکه حصر اضافی است سپس فرموده اند حصر اضافی از مطالب مشهور غیر صحیحی است که علی السنة الادبار جاری شده یعنی در کتاب های ادبیات به ما آموخته اند که ما دو نوع حصر داریم: حصر حقیقی و حصر اضافی، لکن حصر همیشه باید حقیقی باشد، حصر اضافی جمع بین المتناقضین است، «حصر» و «اضافی» این دو تا لفظ معنایش جمع بین متناقضین است

اضافي يعني حصر نیست، حصر يعني حصر هست، لذا گفته اند اگر کسی بگوید در اینجا امام (علیه السلام) در مقام حصر حقیقی نبوده اند و حصر اضافی است، اصلاً حصر اضافی یک مطلبی است که هیچ پایه و اساسی ندارد و در کتب ادبیات علی السنته الادبا شایع و رایج شده. این خلاصه اشکال سوم.

جواب از اشکال سوم

ببینیم آیا می توانیم از این اشکال جواب دهیم یا نه، اما این که مسئله ولایات را در باب اجاره داخل کنیم، اگر در متن این روایت دقت شود، در باب اجاره، اجاراتی که ذکر شده آنچه که مهم است این است که انسان چه چیزی را می تواند اجاره دهد، مانعی ندارد که انسان خودش، مایملکش، دابّه اش یا ثوبش را اجاره دهد. در اجارات متعلق این است که چه چیزی قابلیت اجاره دادن را دارد. اما در باب ولایات بحث اصلاً از اجاره نیست، بحث این است که معونه کدام والی و تقویت کدام والی جایز است و تقویت و معونه کدام والی جایز نیست.

اگر کسی بخواهد تبرعاً برای والی کار کند اصلاً بحث اجاره هم وجود ندارد این باید در کدام قسمت این روایت قرار گیرد. مثلاً الآن کسی هست که اموالی هم دارد اصلاً نیازی به این که کارگری کند ندارد اما برای والی تبرعاً کار می کند، ما از کجا بفهمیم این کاری که برای والی می کند حلال است یا حرام، ملاکش را امام فرموده، ملاک این است که اگر طرف ما والی عادل است جایز است، اگر طرف ما والی عادل نیست جایز نیست. لذا کاملاً واضح است که اصلاً این قسم ولایات در قسم اجارات داخل نیست. اگر بعضی موارد آن هم داخل باشد، عرض کردیم، در قسم اجاره از این نظر بحث می شود که چه چیزی می تواند اجاره داده شود، اما در قسم ولایات از این نظر مورد بحث است که انسان از نظر والی و از نظر این که اجیر است برای چه کسی می خواهد اجیر شود.

لذا این اشکال، اشکال واردی نیست. اما این که فرمودند صناعات را هم باید در قسم اجارات قرار دهیم آن هم مطلب درستی نیست، در باب صناعات بیشتر بحث آلات مطرح است چاقو، نیزه، آلت تصویر، آلت صنم، آلت شرک، آلت کفر هر چیزی که **یصدق علیه الآلة** و نیاز به کسی دارد که آن را بسازد، لذا بحث تعلیم و تعلّمش مطرح است، آنجا اگر بحث اجاره هم مطرح شود عمدتاً بحث تعلیم و تعلّم و ساخت و نگهداری تعلّمش مطرح است، حالا اگر یک صنعت گری بخواهد خودش را هم اجاره بدهد آن مانعی ندارد ولی آن که مد نظر است چنین چیزی است. تا اینجا روشن شد که این سه وجهی که ادعا شده بود مانع و ثوق به صدور این روایت می شود درست نیست و یک وجه چهارمی مانده که فردا عرض می کنم که مرحوم ایروانی فرموده در بعضی از فقرات این روایت تعارض وجود دارد. آیا این درست است یا خیر؟

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.